

❖ یازده) دلیل یازدهم: استصحاب

۱. مرحوم شیخ با اشاره به این دلیل (برای اثبات جواز تقلید ابتدایی) می‌نویسد:

«لأن المجتهد في حال حياته كان جائز التقليد و لا دليل على ارتفاع الجواز بالموت فيستصحب.»^۱

۲. مرحوم مشکینی، در حاشیه بر کفایه، می‌نویسد که این استصحاب به ۳ نحوه قابل تصویر است:

«الكلام في تقرير الاستصحاب في الابتدائي، و يقرر ذلك بوجوه:

الأول: استصحاب جواز الرجوع إليه

الثاني: استصحاب حجّة قوله في حال حياته تخييراً أو تعييناً على اختلاف الموارد

و هما تنجيزاًن إذا أدرك زمان حياته بالغا عاقلاً، و تعليقيّان بنحو التعليق على وجود الموضوع إذا

لم يدرك أصلاً، و على قيد آخر إذا أدرك صبيّاً أو مجنوناً، فافهم.

الثالث: استصحاب الأحكام الثابتة برأيه تنجيزياً أو تعليقيّاً على نحو ذكر.»^۲

توضیح:

۱- در حقیقت به ۳ نحوه استصحاب قابل فرض است که هر کدام هم یا تعلیقی است و یا تنجیزی.

۲- یک) رجوع به مرجع در زمان حیات او جایز بوده است، بعد از مرگ او شک می‌کنیم، استصحاب می‌کنیم بقاء جواز رجوع به میت را.

دو) قول مرجع در زمان حیات او حجت بوده است، بعد از مرگ او شک می‌کنیم، استصحاب می‌کنیم بقاء حجیت قول او را.

سه) - مثلاً- در زمان حیات مرجع اجرای حدود واجب بود (به سبب فتوای مرجع) بعد از مرگ او، شک می‌کنیم که آیا کماکان واجب است، استصحاب می‌کنیم بقاء وجوب اجرای حدود را.

۳- حال: اگر مکلف در زمان حیات مرجع زنده بوده است ولی از مرجع تقلید نکرده است، استصحاب‌ها تنجیزی است (یعنی می‌گوید رجوع به مرجع بر من جایز بوده است / قول او حجت بوده است / حکم او واجب بوده است)

۴- ولی اگر مکلف در زمان حیات مرجع زنده نبوده (و یا مثلاً مجنون بوده است) باید استصحاب را به نحو تعلیقی جاری کند:

یعنی مکلف می‌گوید: اگر من در آن روزگار که مرجع حیّ زندگی می‌کرد، زنده بودم (یا: دیوانه نبودم)؛

۱. مجموعه رسائل فقهیه و اصولیه، ص ۶۰.

۲. کفایه با حواشی مشکینی، ج ۵، ص ۳۴۲.





رجوع به او برای من جایز بود / قول در حق من حجت بود / حکم او برای من واجب بود)

۳. مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی، تعلیقی و تنجیزی بودن استصحاب را چنین تقریر می‌کند:

«و تقریره انه فی زمان حیاته کان التقليد عنه جائزا قطعاً فیستصحب جوازه، ثم انه لا یخلو اما ان یکون المقلد ادرك زمانه من غیر تقلیده منه، ثم بعد موته اراد ان یقلده، و اما ان لا یدرک زمانه ایضا کما اذا اراد احد ممن فی زماننا ان یقلد العلامة مثلاً فعلى الاول فلا تعلیق اصلاً لا فی المستصحب و لا فی المستصحب؛ فانه یقرر بانی کنت فی حال حیاته بحیث یجوز لی تقلیده قطعاً فاستصحب بقاء جوازه، و علی الثانی فالمستصحب بالفتح و ان لم یکن بتعلیقی لکن فی طرف المقلد تعلیقی، حیث لا بد ان یقال: لو کنت فی زمانه جاز لی تقلیده، فیکون المستصحب الجواز المعلق علی وجود المقلد فی زمانه.»^۱

۴. مرحوم آخوند بر این استدلال اشکال می‌کند:

«و لا یذهب علیک أنه لا مجال له لعدم بقاء موضوعه عرفاً لعدم بقاء الرأى معه فإنه متقوم بالحياة بنظر العرف و إن لم یکن كذلك واقعا حیث إن الموت عند أهله موجب لانعدام المیت و رأیه»^۲
توضیح:

۱- این استصحاب قابل پذیرش نیست چرا که:

۲- [در استصحاب باید موضوع باقی باشد].

۳- در حالیکه در ما نحن فیه موضوع باقی نیست چرا که:

۴- قضیه عبارت است از «رأى مجتهد حجت است» و موضوع «رأى مجتهد» است. و رأى مجتهد در زمان حیات مجتهد موجود است و با مرگ مجتهد، رأى هم منعدم می‌شود، پس موضوع باقی نیست.

۵. ان قلت: در واقع، با مرگ مجتهد، نظر او نمی‌میرد.

قلت: عرفاً، با مرگ مجتهد، هم او و هم نظر او منعدم می‌شود.

۶. مرحوم آخوند در ادامه به اشکال و جواب دیگری اشاره می‌کند:

«و لا ینافی ذلك صحة استصحاب بعض أحكام حال حیاته کطهارته و نجاسته و جواز نظر زوجته إليه فإن ذلك إنما یکون فیما لا یتقوم بحیاته عرفاً بحسبان بقاءه ببدنه الباقی بعد موته و إن احتمال أن یکون للحیة دخل فی عروضة واقعا و بقاء الرأى لا بد منه فی جواز التقليد قطعاً و لذا لا یجوز التقليد فیما إذا تبدل الرأى أو ارتفع لمرض أو هرم إجماعاً.»

۱. منتهی الوصول، ص ۴۰۸.

۲. کفایة الاصول، ص ۴۷۷.



و بالجمله يكون انتفاء الرأى بالموت بنظر العرف ب انعدام موضوعه و يكون حشره فى القيامة
إنما هو من باب إعادة المعدوم و إن لم يكن كذلك حقيقة لبقاء موضوعه و هو النفس الناطقة
الباقية حال الموت لتجرده و قد عرفت فى باب الاستصحاب أن المدار فى بقاء الموضوع و عدمه
هو العرف فلا يجدى بقاء النفس عقلا فى صحة الاستصحاب مع عدم مساعدة العرف عليه و حسبان
أهله أنها غير باقية و إنما تعاد يوم القيامة بعد انعدامها فتأمل جيدا.^١

١. همان